

اقبال لاهوری خطاب به اعلیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان(*)



ای قبای پادشاهی بر تو راست
خسروی را از وجود تو عیار
از تو ای سرمایه فتح و ظفر
سینه‌های مهر تو ویرانه به
آبگون تیغی که داری در کمر
نیک میدانم که تیغ "نادر" است
حرف شوق آورده ام از من پذیر
ای نگاه تو ز شاهین تیز تر

سایه تو خاک ما را کیمیاست
سطوت تو ملک و دولت را حصار
تخت "احمد شاه" را شانی دگر
از دل و از آرزو بیگانه به
نیم شب از تاب او گردد سحر
من چه گویم باطن او ظاهر است
از فقیری رمز سلطانی بگیر
گرد این ملک خدا دادی نگر

اینکه می بینیم از تقدیر کیست؟
روز و شب آئینه تدبیر ماست
با تو گویم ای جوان سخت کوش
هرکه خود را صاحب امروز کرد
او جهان رنگ و بو را آبروست
مرد حق سرمایه روز و شب است
بنده صاحب نظر، پیر اُمم
از نگاهش تیز تر شمشیر نیست
لرزد از اندیشه آن پخته کار
چون پدر اهل هنر را دوست دار
همچو آن خلد آشیان بیدار زی
می شناسی معنی کرار (۱) چیست؟
امتان را در جهان بی ثبات
سرگذشت آل عثمان را نگر
تا ز کراری نصیبی داشتند
مسلم هندی چرا میدان گذاشت؟
مشت خاکش آنچنان گردید سرد
ذکر و فکر "نادری" در خون تست
ای فروغ دیده برنا و پیر
هم از آن مردیکه اندر کوه و دشت (۲)
روزها، شب ها، تپیدن می توان
چيست آنچیزی که می بایست و نیست؟
روز و شب آئینه تقدیر ماست
چيست فردا؟ دختر امروز و دوش
گرد او گردد سپهر گرد گرد
دوش ازو، امروز ازو، فردا ازوست
زانکه او تقدیر خود را کوکب است
چشم او بینای تقدیر اُمم
ما همه نخجیر او نخجیر نیست
حادثات اندر بطون روزگار
بنده صاحب نظر را دوست دار
سخت کوش و پردم و کرار زی
این مقامی از مقامات علیست
نیست ممکن جز به کراری حیات
از فریب غربیان خونین جگر
در جهان، دیگر علم برداشتند
همت او بوی کراری نداشت
گر می آواز من کاری نکرد
قاهری با دلبری در خون تست
سِر کار از هاشم و محمود گیر
حق ز تیغ او بلند آوازه گشت
عصر دیگر آفریدن می توان

۱- کرار به حمله کننده گویند. حیدر کرار یکی از القاب حضرت علی (رض) بوده است.

۲- منظور شاعر از اعلیحضرت محمد نادرشاه در مبارزات نجات افغانستان از غائله جیبیب الله کلکانی می باشد.

صد جهان باقیست در قرآن هنوز اندر آیاتش یکی خود را بسوز
 باز "افغان" را از آن سوزی بده عصر او را صبح نوروزی بده
 ملتِ گم گشته کوه و کمر از جبینش دیده ام چیزی دگر
 زانکه بود اندر دل من سوز و درد حق ز تقدیرش مرا آگاه کرد
 کار و بارش را نکو سنجیده ام آن چه پنهان است پیدا دیده ام
 مرد میدان زنده از الله و هوست زیر پای او جهان چار سوست!
 بنده او دل به غیر الله نبست می توان سنگ از زجاج او شکست
 او نگنجد در جهان چون و چند تهمت ساحل به این دریا مبند
 چون ز روی خویش برگیرد حجاب او حسابست، او ثوابست، او عذاب

(*) کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری صفحه ۴۲۸ - انتشارات سنائی - ۱۳۴۸ ش (۱۹۶۹م)